

# رد فرهنگ در حاشیه دو تمان

• سید مسعود رضوی



غربی‌ها، ریشه‌های تمدن خود را در یونان باستان و عصر کلاسیک و درخشانی که فلاسفه و دانشمندان بزرگ و نابغه ظهرور کردند، تعریف می‌کنند.

نیچه در این باره می‌گوید: «...مزیت درخشان یونانیان در این بود که دقیقاً می‌دانستند چگونه فلسفه را در هنگام شایسته‌ای آغاز کنند و درسی که آن‌ها برای شروع کردن و پرداختن به فلسفه می‌دهند، از درس هر ملت دیگری بالارزش‌تر و روشن‌تر است. آن‌ها منتظر نماندند تا در وقت سیاهروزی و تیره‌بختی به فکر فلسفه بیفتند (درست عکس کسانی که تصور می‌کنند باید فلسفه را از ژرفانی دل آزادگی شخصی خودشان به دست آورند)، بلکه فلسفه را در اوج خوشکامی و بحبوحه‌ی پختگی فکری آغاز کردند. نیروی محکم آن‌ها در این مسیر، وجود آشیانی بود که از بلوغی پرشهامت و پیروزمند ناشی می‌شد. در چنین دوره‌ای که شکوفاترین و الاترین عصر تاریخ یونانیان است آن‌ها به فلسفه پرداختند. این موضوع نه تنها به ما می‌آموزد فلسفه چیست و چه می‌تواند بکند، بلکه، علاوه بر آن، اطلاعاتی درباره‌ی خود یونانیان به ما می‌دهد...»

اگر از شور شاعرانه‌ای که در سخن فریدریش نیچه دیده می‌شود، صرف نظر نباشیم، نکته و حکمت آن، ارجاع و رجوع ریشه‌های فرهنگی و فکری باختیان به آن عصر زاینده و بزرگ است، عصری که به رغم تفاوت‌های چشمگیری که به لحاظ ماهیتی و معرفتی با تمدن‌های بزرگ و کهن در مشرق زمین و آفریقا و امریکا که لاتین دارد، دارای اعتباری ذاتی و خودبنیاد است. تمدنی که بر داشته‌ها و سرمایه‌های فرهنگ و تفکر بشری بسیار افزوده و هنوز بحث و گفت‌وگو درباره‌ی آن، انگیزش‌ها و ایده‌های تازه‌ای خلق می‌کند. مسئله این بود که آن‌ها در ماهیت هر پدیده‌ای می‌اندیشیدند و به نتایجی تازه و عقلانی در امور دست می‌یافتد. و نمی‌گوی معتقد است:

«نظام تربیت یونانی، بدان سان که به دست سوپلطانیان ساخته شد، امروز بر سراسر دنیا متمدن حکمران است و در همه‌ی کشورها پذیرفته شده است، خصوصاً چون مستلزم آشنایی با زبان یونانی نیست. این نکته را هرگز نباید از یاد برد که یونانیان یگانه قومی بودند که نه

■ ایران و یونان/فلسفه در لابلای سیاست و در بستر تاریخ

■ نوشه حاتم قادری

■ نشر نگاه معاصر، چاپ اول ۱۳۸۸، تعداد صفحات ۲۱۶

نهایاً اندیشه‌ی تربیت عمومی اخلاقی و سیاسی را، که مبدأ فرهنگ انسانگرایی (اومنیستی) اروپایی است، ابداع کردند و پرورش دادند بلکه آن چیزی هم که تربیت عملی نامیده می‌شود (و گاه رقیب و گاه مخالف تربیت انسانگرایی است) به دست آیا: باره‌گذاشت، شده است\*\*.

این فرهنگ یونانی، که دامنه‌ی تاریخی آن «از هومر تا مکتب نوافل‌اطوپی»<sup>۳</sup> است، این را پیش از آغاز دوره‌ی باستان، صادق است.<sup>۴</sup> بی‌شک بر بستری خاص تولد و تکوین یافته است، اما اترش فراتر رفته و دوره‌های رومی و مسیحی را نیز دربر گرفته است. کیفیت آموزش و تربیت و مفاهیم پایه و معرفتی در این تمدن، بنیاد دو دوران مهم بعدی را شکل و شالوده بخشید. این گونه، جهان جدیدی متولد شد که بر اثر آن، ذهن و زندگی انسان‌های ادوار بعد در غرب زمین و بخش‌های مهم دیگری از جهان دستخوش تحولات عظیم گردید.

از میان عوامل مختلف تربیتی، اقليمی، اقتصادی، فرهنگی، تصادفهای تاریخی و... برخی عوامل نقش ویژه‌ای در این خیزش و برآمدن تمدنی ایفا کرده است. از جمله «فن نوشتن، همچون بهترین وسیله‌ی مبادله‌ی اندیشه‌ها، در خدمت رواج کسب معرفت درآمد. البته یونانیان از دیرباز دارای خط بودند... ولی زمانی دراز، ماده‌ای سهل‌الوصول که به جای کاغذ به کار بود وجود نداشت. تحسین بار در پرتو گسترش داد و ستد با مصر در زمان فرمانروایی پسامتیک Psammetik شاه اول (اندکی پس از ۶۶ قبل از میلاد)، این مضيقه مرتفع گردید و از متر لطیف بوته‌ی پایپروس که به شکل برگ‌های نازک و خم شدنی بریده می‌شد همچون بهترین وسیله برای این مقصود استفاده شد. از این به بعد برگ‌های پوشانده باحروف و کلمات، شهر به شهر و کشور به کشور و قرن به قرن دست به دست می‌گردد و انتقال و جایجایی افکار و حرکت زندگی معنوی، سرعت می‌یابد به طوری که تأثیر این وسیله در ادامه و استمرار معافت، کمت از تأثیر اختیاع حاب، د. آغا زاده، حادا نیست.»

با این همه، یونانیان، یکباره از دل تاریخ یا سرزمین خود بیرون نیامده بودند. آنان نیز متأثر از ملل و اقوام و تمدن‌های دیگر - خاصه در حوزه‌ی مدیترانه - بودند، همچنان که کاغذهای پاپیروس را برای نوشتن، از تمدن کهن مصری گرفتند و تجارت با اقوام بزرگ دیگر، ریاضیات و اقتصاد را در میان آن‌ها گسترش بخشید و همچنین طب را و برهمین فیلمسیر، دیگر علوم را این سرشت تمدن، است که قابلیت حذف و اعتلاء،

یک قرن پیش از میلاد مسیح که تاریخ احتمالی تألیف و نشر کتاب دیالوگ افلاطون باشد، جهان بینی زرتشت توسط کاهنان زرتشتی و مغ ها تدریس می شد و آیین و فلسفه ای زرتشتی، بین فلاسفه یونانی و آشوری و غیره در اسکندریه از ارج و منزلت خاصی پرخوردار بود

می‌کند که از نوعی انحصار و یکجانبه‌گرایی در داوری و توصیف تمدن یونانی بپرهیزیم و شرایط خاص و سیار پرتأثیر پارس و ایران را نیز در توازنی بمان آن همواره در نظر آوریم. شاید این نکته از نظر مورخان و پژوهشگران غربی درست باشد که «خدمت بزرگ مورخان یونانی در این زمینه آن است که ما را یاری می‌کنند تا در جایی که مایل بودیم تنها یگانگی و یکسانی جسمی و سنت خشک و بی جان بینیم، بتوانیم تصویری از جنبش‌های مذهبی و دغگونی و پیچیدگی نوکیشی و دین‌آوری داشته باشیم».<sup>۱۱</sup>

این مساله فقط به فلاسفه و مورخان کهنه یونان محدود نمی‌شود. برخی از نام‌آوران فکر فلسفی در غرب معاصر نیز همین مسیر و همین تأثیر را نکرار کرده‌اند. هنگل بر این باور است که: «در ایران، یگانگی گوهربی به مسورت ناب درآمده است... ایرانیان مردمان بسیاری را به زیر فرمان خود نهاده‌اند، ولی همه‌ی آن‌ها را آزاد گذاشته‌اند تا وینگی‌های خوبی را نگاه دارند؛ از این رو حکومت آنان را می‌توان همانند امپراتوری دانست. در حالی که چنین و هند در اصول خود بی‌حرکت مانده‌اند، ایرانیان (نماینده‌ی) انتقال راستین (تاریخ) از شرق به غرب آورد».<sup>۱۲</sup>

پادشاهی ایرانیان در عصر هخامنشی، یکی از اتفاقات نادر بود. این امر تنها به دلیل وسعت و پهناوری امپراتوری نبود. زیرا «فتוחات پارسیان و قعایزگتر از آن جهانگیران گذشته نبود و با آن‌ها تفاوتی هم نداشت. گواینکه فن سپاهی‌گری بی‌شك با به کار بستن شیوه‌های تو در استعمال سوار و دیگر نیروها پیشرفت کرده بود. آنچه در این میان تفاوت کرده بود سیاست آشتبختی خواهانه کوروش بود برای برقراری امنیت در سراسر آنهمشاهی، برای رسیدن به این هدف، مردم فروودست می‌باید با شاهنشاه، همکاری کنند. برای اداره‌ی شاهنشاهی پهناور هخامنشی، کاتبان بین اینهرين و سوریه باید کار دیوان را بگردانند. در جهان هنر و فرهنگ و همچنین ملکداری، عناصر مختلف موجود بود، متنها نبوغ کوروش از او بیشتر نبوغ داریوش در به هم جوش دادن و استوار پیوستن این اجزا بود».<sup>۱۳</sup>

برغم همه‌ی این توصیفات، تمایزات میان جهان و تمدن ایرانی با جهان و تمدن یونانی اندک نبوده و تنها به شکل حکومت و وسعت سرزمینی و زبان و آئین هم محدود نمی‌شود. این امر، اختصاص به جهان باستان ندارد و هنوز می‌توان این تمایزات را در فکر و نحوه‌ی

آموزه‌های زرتشت را در یونان باستان روش و پرخروغ قلمداد می‌کند: «برای شاگردان اریستوگزوس که از اطرافیان نزدیک فیتاگورس بودند روشمن بود که فیتاگورس خود را از شاگردان دانش زرتشت می‌دانست... یک قرن پیش از میلاد مسیح که تاریخ احتمالی تألیف و نشر کتاب دیالوگ افلاطون باشد، جهان‌بینی زرتشت توسط کاهنان زرتشتی و مخ‌ها تدریس می‌شد و آئین و فلسفه‌ی زرتشت، بین فلاسفه یونانی و آشوری و غیره در اسکندریه از ارج و منزلت خاصی برخوردار بود».<sup>۱۴</sup>

در دوران بعد، البته گروه‌هایی از فرهیختگان بودند که میان دو فرهنگ و جامع آن‌ها علاقمند به وجودی از هر یک محسوب می‌شدند. در هنر هم چنین بود و فضاهای حائل وجود داشت که ماهیتی ترکیبی به سبک‌ها و دانقه‌ها می‌بخشید. برای مثال، پرپارتبیش‌ها<sup>۱۵</sup> را می‌توان نام برد. که «به معنای طرفداران ایران و یونان در دورانی که پادشاهان پارت، مثل مهرداد دوم امپراطوری بزرگی را در ایران به وجود آورده بودند، اطلاق می‌شد».<sup>۱۶</sup> به هر حال اثربازیری دو تمدن متوازی را به رغم تفاوت‌ها نمی‌توان منکر شد و دلیل واضح این امر، توجه بسیار زیاد مورخان یونانی به دین‌ها و پادشاهان و آداب و داشت‌های ایرانیان در دوران باستان، خاصه عصر هخامنشیان است. هرودوت، استرابو، توبیموس، پلوتارخ، کسنوفون و برخی نوشه‌های کمتر شناخته شده و بازمانده از یونان باستان، سرشار از توجه به تمدن پارس است. امیل بنویسیت می‌گوید:

«هرگاه توجه یونانیان به جهت ضرورت‌های سیاسی نیز به توان و قدرت ایران جلب نمی‌شد، باز دلایل نیکوی دیگری بود که آنان با عنایت به این سرزمین بنگردند. ایران، خواه از لحاظ اصالت فرهنگ و شکل ویژه‌ی حکومتش، خواه از لحاظ شکوه و حشمت دربار و گذشته‌ی افسانه‌ای که سلاله‌های پیشین آن را در برگرفته بود و خواه از لحاظ روش و شیوه‌ی خاص تعلیماتی و دیگر جنبه‌های تمدنش، کانونی از شگفتی‌ها برای یونانیان بود که همانند آن در هیچ کشور دیگر شرقی یکجا یافت نمی‌شد. با وجود این، تنها جلوه‌های عینی مدنیت ایران نبود که مردم یونان را پسند می‌افتداد، از ایران جریان‌های فکری و بازتاب‌هایی از داشت‌های اسرارآمیز به یونان راه می‌یافتد که ذهن و دماغ یونانی در برابر آن‌ها از تأثیر ناگزیر بود».<sup>۱۷</sup> این نقل قول‌ها و تعداد پرشمار آن‌ها در منابع کهنه یونانی به ما کمک

اثار فارابی، و خصوصاً ابن‌سینا - و بعداً ابن‌رشد - اثری مهم بر فکر و فلسفه و کلام در غرب مسیحی نهاد. چنان که از پرتقال تا آلبانی، تحت تأثیر آن قرار داشت و سرانجام از همین رهگذر به کشف مجدد آثار یونانی از پیش سقراطیان تا نوافلاطونیان توفیق یافتند

## حاشیه‌دو تمدن

**اثرپذیری دو تمدن متوازی را به رغم تفاوت‌ها نمی‌توان  
منکر شد و دلیل واضح این امر، توجه بسیار زیاد  
مورخان یونانی به دین‌ها و پادشاهان و آداب و  
دانش‌های ایرانیان در دوران باستان، خاصه عصر  
ხخامنشیان است**

و یونان در غالب موارد در عرصه‌های مختلف روابط مسالمت‌آمیز داشته و عملاً مکمل یکدیگر بوده‌اند. بدیع معتقد است، عاملی که پارس را به مداخله در امور هلنیک‌ها برانگیخت فقط مراجعه‌ها و درخواست‌های شهرهای یونان بود که هنگام بروز اختلاف‌های جدی بین آن‌ها، این امید را در دل می‌پوروردند که به یاری پارس به برتری دست یابند. پارس که با نیکخواهی به این درخواست‌ها روی خوش نشان می‌داد، پس از چند آزمون پرزیان، به واقعیت پی برد و کوشید از آن پس فقط به حفظ موازنیه بین آتن و اسپارت بپردازد.

با این حال سروشت چنان بود که ხخامنشیان در نبردی دوران ساز که به ذکر گونی تاریخ انجامید، شکست نظامی و سیاسی را پیذیرند. داریوش سوم، آخرین شاه هخامنشی، تازه به شاهی رسیده بود که فیلیپ مقدونی کشته شد و این واقعه، شاه بزرگ را شاد کرد. زیرا فیلیپ که از بیست و چهار سال پیش یونان را زیر و رو کرده بود، اندک زمانی پیش از مرگ، دو سردار به آسیا گسل داشته بود و خود نیز آماده اشغال این خطه می‌شد. شگفت آنکه، مردی انگیزه‌ی هجوم به آسیا و گرفتن انتقام یونانیان از پارسیان را عنوان می‌کرد که خود بیگانه با یونانیان و حتی منفور آنان بود. فردی بود از تبار مستقیم شاهانی که دیرزمانی گوش به فرمان شوosh بودند و در لشکرکشی‌های پارسیان به یونان افتخار می‌کردند که چون قاصد شاه بزرگ برای شهرهای یونان پیغام ببرند. اما شادی شاه بزرگ دیری نپایید، زیرا اسکندر، پسر و جانشین فیلیپ مقدونی، هر چند بیزار از پدر و از یاد او، خواست راه او را بی بگیرد. و این کار را نیز کرد. ممنون رودسی، که یکی از بزرگ‌ترین فرماندهان نیروی دریایی پارس بود، در صدد برآمد اما کشاندن نبرد به داخله یونان، اسکندر را از تصرف آسیا منصرف کند و با تسخیر چند جزیره در اسکندر نگرانی‌هایی ایجاد کرد. ولی از بخت بد، ممنون رودسی در حین انجام عملیات جنگی بر اثر بیماری درگذشت و اسکندر فارغ از هر نگرانی کار خود را دنبال کرد. اسکندر که مانند پدر، گرفتن انتقام یونانیان از پارسیان را بهانه قرار داده بود، در حقیقت غارتگری بود بی‌رحم، خون‌ریز و ویرانگر. به رغم مقاومت‌ها و دلاوری‌های پارسیان، همه جا بخت از آنان روی بر می‌گرفت. داریوش پس از چند نبرد که به شکست منجر شد، به عقب‌نشینی پرداخت و اسکندر همه‌جا به دنبال او رفت. با قتل داریوش در سال ۳۲۹ یا ۳۳۰ ق.م، سلسه‌ی ხخامنشی مفترض شد و اسکندر به

زیست اجتماعی و فکر دینی و فلسفه‌ورزی و خصوصاً اندیشه‌ی سیاسی ملاحظه کرد. گفته‌ی هگل، سخت قابل تأمل است. آنجا که به طور اجمالي و کلی بر این تمایز انگشت می‌نهد:

«در جهان شرقی، بی‌گمان آنچه ما کشور می‌نامیم وجود دارد؛ ولی در درون این کشورها هیچ‌گونه قصد و غایتی که بتوان آن را قصد و غایت سیاسی خواند در کار نیست. زندگی سیاسی آن‌ها از آزادی گوهری، یعنی آزادی معقول و تحقیق‌یافته برخوردار است؛ ولی این آزادی با آنکه تکامل می‌باید، به مرحله‌ی آزادی ذهنی نمی‌رسد. کشور، (بنابر اصل) آن چیزی است که به منزله‌ی گوهری موجود برای خود، به شکل غایتی گوهری و کلی و معتبر برای همه شناخته شود. ولی در شرق، کشور مفهومی انتزاعی است که هیچ‌گونه وجود کلی آگاهانه ندارد؛ و آنچه کشور را تشکیل می‌دهد، نه غایت، بلکه شخص فرمانرواست... در یونان، حکومت آزادی - آن هم به آزادی افسارگسیخته و طبیعی، بلکه آزادی اخلاقی و جوایز غایتی کلی، به واقعیت می‌پیوندد. غایت این آزادی، نه امری خودسرانه و جزئی، بلکه امری کلی است. زیرا آنچه می‌شandasد و می‌خواهد، غایت کلی قوم است. ولی اینجا فقط حوزه‌ی آزادی دل انگیزی است که به طور طبیعی و بی‌تكلف با غایت گوهری یگانه است<sup>۱۴</sup>...».

همه‌ترین تحقیقی که تاکنون در منابع یونانی و در تطبیق با وضع پارس‌ها و ایرانیان انجام گرفته، کتاب وسیع و مفصل مرحوم امیرمه‌هدی بدیع به نام «یونانیان و بربرهای» است.<sup>۱۵</sup> این کتاب، درآمدی بر گزارش تاریخ روابط یونان کهنه با ایران باستان بر پایه‌ی نوشته‌های مورخان یونان در آن روزگار و برداشت‌های غالباً نادرست تاریخ‌نویسان اروپایی و آمریکایی، خاصه در دو قرن اخیر که تصورات و پنداشت‌های خود را به جای تاریخ عرضه کرده و درواقع آن را به صورتی تحریف‌شده درآورده‌اند.

امیرمه‌هدی بدیع معتقد است که روابط ایران و یونان از اوایل سده‌ی هفتم پیش از میلاد آغاز شده و از آن‌جا که منابع تاریخ باستانی ایران زمین - به استثنای چند سنگ‌نیشته - از میان رفته‌اند، آگاهی ما از این تاریخ و از آن روابط فقط از طریق نوشته‌های مورخان باستان یونان و مفسران امروزی گزارش‌ها و آرای آنان امکان‌پذیر است. اما این هر دو دسته از منابع غالباً تحریف‌شده و مشکوک‌اند، چنان که معمولاً ایران و یونان را دو قطب مخالف هم و دو دشمن اشتی ناپذیر در تاریخ نشان می‌دهند. حال آن که بررسی دقیق و بی‌غرضانه‌ی آن منابع نشان می‌دهد که ایران

نویسنده معتقد است تفاوت‌های اصولی میان بنیان‌های مدنیت غربی و تمدن‌های شرقی وجود دارد و چیرگی تمدن معاصر و مدرن غربی، با توجه به شالوده‌های یونانی - رومی آن، سبب رونق این فرهنگ کهن به مثابه دستمایه و موضوع مهمی برای پژوهش‌های آکادمیک شده است

## حاشیه‌ی دو تمدن

مواجهه‌ی بین ایران پیشاصلامی تا ایران سال‌های آغازین هزاره‌ی سوم با غرب است. به همین منوال، نباید از اسلام و همین طور ایران مفاهیم منسجم و ایستا را در ذهن بنشانیم. در اینجا، یعنی ایران، ۲۵ سده تاریخ و ترکیبی از مؤلفه‌های متعدد و گوناگون دینی، سیاسی، فرهنگی، قومی... حضور دارد. به بیانی دیگر، امکان پژوهش‌های شفاف و منسجم از تعامل تمامی این مؤلفه‌های متقابل در حال حاضر وجود ندارد. فراخای این پژوهش در سرچشمه‌ها است.» (صص ۱۱ و ۱۲)

قادری معتقد است تفاوت‌های اصولی میان بنیان‌های مدنیت غربی و تمدن‌های شرقی وجود دارد و چیرگی تمدن معاصر و مدرن غربی، با توجه به شالوده‌های یونانی - رومی آن، سبب رونق این فرهنگ کهن به مثابه دستمایه و موضوع مهمی برای پژوهش‌های آکادمیک شده است. این موضوع بسیار گسترده‌است و «شاید بتوان در این زمینه، ادبیات، از جمله ادبیات سیاسی دوران رنسانس و سپس عصر روشنگری و انقلاب را دوره‌ی بر جسته برای اروپائیان، و استقلال آمریکا را اوج تأثیرپذیری آمریکاییان از فرهنگ و اندیشه‌ی یونانی - لاتین دانست.» (ص ۱۵)

نویسنده با بیان مؤلفه‌های مهم و پایه در دو نظام سیاسی متفاوت در ایران و یونان، می‌کوشد برآمدن دو گونه فکر و فلسفه‌ی سیاسی را بر بستری خاص در تاریخ و ظهور نتایج مختلف را در ادامه‌ی آن مورد توجه قرار دهد. از جمله «انتظار دولت - شهر از سوی یونانیان کلاسیک با امپراتوری - پادشاهی در ایران باستان» (ص ۱۵)، مفهوم نظم «که وجه غالب در نزد یونانیان کلاسیک، پذیرش «نظم مترکث» است. و این در نقطه مقابل «نظم طولی» به عنوان وجه غالب در پیش ایرانیان باستان است.» (ص ۲۰) و مسأله‌ی دیگر بروز فلسفه در یونان و پیدایش حکمت در مشرق زمین و از جمله ایران است (صفحات ۲۸ به بعد). فلسفه با تعلق آزاد و گفتگو، حکمت با نوع دیگری از تعقل و اشراق ملازم است و البته هر کدام لوازم و نتایج خود را دارند.

قادری در این اثر، با اتسکا به منابع مفید و قبل اعتماد، ابتدا در زمینه‌ای تاریخی به کاوش مسأله‌ی پردازد و جنگ‌ها - یا بهتر است بگوییم روایت‌های بازمانده از - جنگ‌های ایران و یونان را مورد ارزیابی قرار می‌دهد. این کشاکش‌های پرهزینه، وضع اجتماعی و اعتقادی و فرهنگی هر دو کشور را دستخوش تغییراتی می‌کرد. حتی بر اعتقاد یونانیان نسبت

تسخیر و اشغال تمامی خطه‌ی پارس دست گشود.<sup>۷</sup>

پس از این واقعه، تا ظهور اشکانیان و تشکیل امپراتوری ساسانیان که رقیبان امپراتوری روم بودند، فصل خاصی در رقابت میان دو تمدن گشوده نیست. ساسانیان اوج رقابت ایرانیان و رومیان بودند. پس از ظهور اسلام، تمدن اسلامی به کانون باز تولید فکر و فرهنگ و فلسفه بدل شد و از طریق تفسیرها و پژوهش‌های حکما و دانشمندان ایران و دیگر بلاد اسلامی، مجدد راههایی به تمدن و تئکر گشوده شد. آثار فارابی، و خصوصاً ابن‌سینا - و بعداً ابن‌رشد - اثری مهم بر فکر و فلسفه و کلام در غرب مسیحی نهاد. چنان که از پرتقال تا آلبانی، تحت تأثیر آن قرار داشت و سرانجام از همین رهگذر به کشف مجدد آثار یونانی از پیش سقراطیان تا نوافل‌اطوینیان توفيق یافتند و متعاقب آن، آثار ادبی و تاریخی عصر کلاسیک در یونان مورد خواش و تفسیر مستقیم و ترجمه به لاتین قرار داده شد.<sup>۸</sup>

\* \* \* \*

با این مقدمات می‌توان ذهنیت از مسأله داشت تا به سراغ کتاب اخیر دکتر حاتم قادری به نام «ایران و یونان»، با عنوان فرعی «فلسفه در لابلای سیاست و در بستر تاریخ» برویم.<sup>۹</sup> این کتاب، گسترش یافته‌ی سخنرانی‌های وی در بهار سال ۱۳۷۹ در مرکز گفتگوی تمدن‌ها بوده است و موضوع آن «تعامل اندیشه، بهویژه اندیشه سیاسی بین حوزه‌ی تمدنی ایران و تداوم آن در دوران اسلام تا سده‌ی چهارم یعنی عصر فارابی از یک سو و حوزه‌ی تمدنی یونان کلاسیک و تداوم آن در حوزه‌ی تمدنی روم و سپس پدیداری مسیحیت است.» (پیش‌درآمد کتاب)

قادری سپس می‌افزاید: «در رباب اسلام و غرب، در سده‌های گذشته بحث‌های متفاوت و متعددی صورت گرفته است. بیش تر این موضوعات، دلالت‌های کلامی و دینی بین اسلام و مسیحیت بوده است. گاه این مجادلات با سوءبرداشت و بدفهمی اعتقادی گسترده‌ای روبرو بوده است. در مجموع این مجادلات با خصوصت، برداشت‌های فرقه‌ای و دینی و کمتر متکی بر استدلال و همدلی بوده است.» (همان)

او معنقد است که: «... در سخن از غرب، نباید مفهومی منسجم و یکپارچه را در ذهن خود حاضر کنیم. غرب، گذشته از مقوله‌ی جغرافیایی، در برگیرنده مؤلفه‌های مختلف تمدن یونانی - رومی / یهودی - مسیحی است و جزیی که کار را خطیر می‌سازد، گستره‌ی دست کم ۲۵ سده‌ای در

روایات خیالی و اسطوره‌ای از قضايا را در حکایات خود بگنجانند، پرهیزی نداشتند.» (صص ۹۳ و ۹۴)

فصل «اسکندر و ایران» پایان و آغازی برای ایران را مورد بحث قرار می‌دهد. اما همچنان که روش قادری است با تعادل و به دور از برخی گزاره‌های تاریخی، نشان می‌دهد که «در مجموع؛ مناسبات ایرانیان و یونیان از آغاز تا فروپاشی هخامنشیان و شکل‌گیری سلوکیان و حتی پس از آن، بیچیده‌تر از آن است که به روایات یک سویه کاوش پذیرد... فروپاشی امپراتوری هخامنشیان اثرات گوناگونی بر جای گذارد ولی یکی از آن‌ها که این جا باید برجسته شود، شدت‌یابی و درهم‌آمیزی فرهنگ‌ها و تمدن‌های مطرّح آن روزگار در گستره وسیع تری است...» (ص ۱۱۵)

پس از هخامنشیان «در زمان ساسانیان، تمرکز قدرت امپراتوری بیشتر شد و ... نسبت به اشکانیان نگاه به غرب بیش تری داشتند» (ص ۱۱۹) اما مهم‌ترین مسئله این بود که «قدرت‌یابی و ظهور مجدد دین زرتشتی و داشتن روحانیون قدرتمندی که بعضاً در کنار نهاد دولت و پادشاهی، دیگر نهاد اداره امور را تشکیل می‌دادند، تماماً متفاوت از رواهاری دینی دوران هخامنشیان بود. در همین دوران ساسانیان است که آموزه توأم یومن دین و دولت اهمیت یافت... همین آموزه را فردوسی چنین یادآور می‌شود:

نه بی تخت شاهی بود دین به پای / نه بی دین بود شهریاری به جای «

(ص ۱۲۰)

و اپسین فصول کتاب، وجهه‌ی توریک و نظری بیشتری دارند و «هلنگرایی رومی - مسیحی» در غرب و سپس «پدیداری اسلام» همراه با «نخستین تماس‌ها؛ زبان‌ها، اشخاص و موضوعات» را مورد تحلیل قرار داده است. زمانی که تمدن اسلامی - ایرانی به وجود آمد. ابتدا «از طریق زبان سریانی و پهلوی و سپس به طور مستقیم از طریق زبان یونانی» (ص ۱۳۶) شرایط مفاهمه با علوم یونانی را در عالم اسلام فراهم آورد.

حضور ایرانیان در دستگاه خلافت عباسی و نقش آن‌ها در تغییر خلافت اموی به عباسی و همچنین پدیداری نهضت شیعیه، که در صدد مقابله با برتری جویی اعراب به زیان فرهنگ و هویت ایرانی برآمده بود، و بالاخره نقش خاندان‌های ایرانی از جمله برامکه، همه از عواملی بودند که میراث پهلوی - یونانی دوران ساسانیان را به دوران اسلامی در پیوند می‌نهاد.» (ص ۱۳۷)

نقش مترجمان در قرون سوم و چهارم اسلامی بسیار برجسته بود و سپس فلاسفه و حکما به تفسیر ایده‌ها و نظریات فیلسوفان یونان در قالب و زبانی اسلامی پرداختند. بسیاری از مسائل پایه در فلسفه کلاسیک یونان به مسائل فلاسفه مسلمان بدل شد و از حمایت خلفای عباسی نیز برخوردار بود، اما در یک مورد چنین نشد:

«انتقال و ترجمه کتاب‌های معطوف به فلسفه سیاسی و یا علم سیاست می‌توانست مشروعیت و حجیبت نظامهای مستقر و راههای کسب مشروعیت آن‌ها را سورد چالش قرار دهد. خلفای عباسی که اجازه می‌دادند آزادانه بسیاری از گزاره‌های دینی میان پژوهشگران و



اسکندر و داریوش سوم

به آپولو خدای معروف یونان اثر گذاشت چنان که «سقراط که خود را الهام یافته آپولو می‌دانست و در آپولو می‌درست و در صحنۀ محاکمه خود بر این امر تأکید داشت... با توجه به سابقه امر آپولو در مناسبات ایرانیان و یونانیان و حسیات بعضًا متعارض یونانیان نسبت به این خدا، چنین تاکیداتی از سوی سقراط در جریان محاکمه‌اش نمی‌توانست به سود وی بوده باشد» (ص ۴۹)

از بهترین بخش‌های کتاب حاتم قادری، فصلی زیر عنوان «تأثیرپذیری دینی - فلسفی یونانیان از ایرانیان» است که با «[ایران و افلاطون ...] ادامه یافته است. وی نه با شور ناسیونالیستی بلکه با نقد عقلانی مابع، رد و نشانه این تأثیر را بازمی‌نماید و حتی به نقد ترجمه‌هایی که از آثار منفرد و با مجموعه آثار افلاطون در ایران صورت گرفته - از جمله فروغی، صناعی، روحانی و لطفی - نیز می‌پردازد. نکته جالب و دقیق، اشاره به نامه‌ها و مکتوبات و دیالوگ‌های خاصی از افلاطون است که این تأثیر در آن‌ها آشکار و قابل پی‌گیری است.

در فصل بعدی آثار کسنوфон یا همان گزنفون مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته، خاصه «آن چه که به حوزه پیوند گزنفون و ایران برمی‌گردد سه کتاب آناباسیس، هلنیکا و کوروپدیا» (ص ۹۲) که این آخری همان کتاب

معروف «کوروش نامه» است: «کوروپدیا یک اثر نیمه‌افسانه‌ای است؛ یعنی در میان زندگانی کوروش نکاتی را اضافه کرده و یا تغییر داده... یونانیان همچون بسیاری از اقوام و ملت‌ها، از این که دست به جعل شخصیت‌های غیرتاریخی بزنند و یا

کتاب ایران و یونان از بهترین آثار اوست که بدون زوائد و حاشیه‌پردازی، به بحثی تطبیقی در فلسفه و فکر سیاسی بر زمینه‌ای مهم از تاریخ پرداخته است.

#### بی‌نوشت

۱. نیچه، حکمت در دوران شکوفایی فکری یونانیان، ترجمه کامبیز گوتن،

بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۴، ص ۳۰

۲. پایدیا، ورنریگر، ترجمه محمدحسن لطفی، خوارزمی، چاپ اول، ۱۳۷۶، جلد یکم،

۴۲۳ ص

۳. همان، جلد دوم، ص ۵۵۰

۴. متفکران یونان، تندور گمپرس، ترجمه محمدحسن لطفی، خوارزمی، چاپ اول

۱۳۷۵، جلد اول، صص ۲۹ و ۳۰

۵. یونانیان و بربرها، امیرمهدی بدیع، ترجمه احمد آرام، نشر پرواز، چاپ دوم

۱۳۶۴، صص ۵۱ و ۵۲

6. Hoch Kulture, im Hellenismus, Munschen 1976.

۷. فلسفه و آینین زرتشت، احمد عباسیان، نشر ثالث، چاپ اول ۱۳۸۵

۸. Per Partisch.

۹. فلسفه و آینن زرتشت، همان.

۱۰. دین ایرانی - بر پایه متن‌های معتبر یونانی، امیل بنویست، ترجمه دکتر

بهمن سکاراتی، نشر قطره، چاپ سوم، ۱۳۷۷، ص ۳

۱۱. همان، ص ۷۸

۱۲. عقل در تاریخ، نوشته گنورگ ویلهلم فریدریش هگل، ترجمه حمید عنایت،

انتشارات شفیعی، ۱۳۷۹، صص ۲۷۱ و ۲۷۲

۱۳. میراث ایران، ریچاردن، فرای، ترجمه مسعود رجب‌نیا، انتشارات علمی و

فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۷۳، ص ۱۴۰

۱۴. عقل در تاریخ، هگل، همان، صص ۲۷۳ و ۲۷۴

۱۵. مجموعه پانزده جلدی و کامل کتاب مرحوم استاد امیر مهدی بدیع، به ترجمه

مرتضی تقاب‌بر، روح‌بخشان و عمدتاً توسط قاسم صنعتی از سوی انتشارات توسعه شده است.

۱۶. رجوع کبد به جلد ششم یونانیان و بربرها، از تهاجم مقدونی تا مرگ اسکندر، همان

۱۷. یکی ز بهترین نوشته‌ها در این زمینه، کتاب دلیسی اولیری به نام «انتقال علوم یونانی به عالم اسلام» است (ترجمه احمد آرام، مرکز نشر دانشگاهی ۱۳۷۶) که نشان

می‌دهد چگونه حفظ و گسترش این علوم توسط حکماً و متربمان مسلمان محقق

گردید. اما مرحله بعد، یعنی فهم و ترجمه این آثار در قرون وسطای مسیحی را می‌توان

در کتاب دکتر کریم مجتبه‌یاری به نام «فلسفه در قرون وسطاً» و نیز «روح فلسفه قرون

وسطاً» اثر اتنر زیلسون، هر دو منتشر شده توسط انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸،

و ۱۳۶۹ مطالعه کرد.

۱۸. ایران و یونان - فلسفه در لایای سیاست و در بستر تاریخ، حاتم

قادری، نشر سگاه معاصر، چاپ اول ۱۳۸۸.

از این پس کلیه ارجاعات داخل متن با ذکر شماره صفحات در میان دو ابرو، در پایان

نقل قول‌ها، به همین متن است.

فرهیختگان ادیان و اقوام مختلف مورد نقد و چالش قرار گیرد، حاضر نبودند که این آزادی ترجمه و یا گفت و گو را به حوزه سیاست سراست دهند، (صفحه ۱۴۷ و ۱۴۸)

برخلاف سیاست، در فلسفه و منطق، وضع بهتری حاکم بود، خاصه آثار ارسسطو که مرجعیت یافت و مکتب مشایی در حوزه حکمت اسلامی پدیدار شد. قادری در این باب و درباره علوم دیگر و بسط آن‌ها در دوره اسلامی - در تعامل با آثار یونانی - شرح مجلمل اما جالبی می‌دهد. جالب از آن نظر که از زمینه‌های سیاسی و اجتماعی نیز غفلت نمی‌کند و

HASHIYEH های زاند هم در بحث وی دیده نمی‌شود. او متذکر می‌شود که:

«باید از تأکید بر «انتقال» و یا «ترجمه» چنین تصور کرد که دانش و علوم دوران اوج تمدن اسلامی - ایرانی، تماماً متمکر و یا برگرفته از دانش‌های «یگانه» بود. طبعاً دانش بومی هم تولید می‌شد و پژوهش‌گران و عالمان و اندیشمندان به تالیف، ترکیب، بارآموزی و

دگرگونی‌های مهمی در دانش‌های انتقالی دست یازیدند. به هر حال، اروپا در هنگام بازیابی علمی خود تا حد زیادی مدیون نیروهای علمی - پژوهشی دستاندرکار در تمدن اسلامی، هم به جهت حفظ و انتقال بخش‌های مهمی از علوم و اندیشه یونانی و هم فراورده‌های خود این

نیروها بود.» (صفحه ۱۵۹ و ۱۶۰)

واپسین صفحات کتاب، از ص ۱۶۱ به بعد، بحثی مستوفا در باب فلسفه سیاسی است و «می‌دانیم که اندیشه‌های افلاطون، برانگیزش‌نده نوعی

تخیلات عرفانی - فلسفی و مستعد تقویت زمینه‌های شهودی بوده است. این ویژگی تا حد زیادی ذاتی خود فلسفه افلاطون، از جمله پاره مهم فلسفه سیاسی وی یعنی نظام فیلسوف - شاه است» (صفحه ۱۶۱).

پیدایش کلام سیاسی در قرون اولیه اسلامی، «در دو زمینه، از علوم و دانش یونانی سود جست. یکی، از استدللات و آموزه‌های آن‌ها و دیگری، روش بحث و استدلال آن بود» (صفحه ۱۷۳)

پس از آن، فارابی مهم‌ترین چهره‌ای بود که در تعامل با فکر و فلسفه یونانی، نوعی فلسفه سیاسی خلق کرد که آن هم ویژگی‌های خاص و شرقی و اسلامی خاص خود را داشت. بقیه حکمای اسلامی، در همان معنای کلاسیک مشرقی به موضوع پرداختند، حال آنکه در غرب، تفسیر و بازخوانی فلسفه سیاسی یونان باستان، منشاء مسائل نوین بسیاری شد.

\* \* \*

حاتم قادری، نویسنده و استاد دانشگاه، متولد سال ۱۳۳۵ خورشیدی است. وی به ترتیب در دانشگاه‌های تهران، شهیدبهشتی و تربیت‌مدرسان تحصیل کرده و کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری گرفته است. کارهای وی عمده‌ای در حوزه علم سیاست و فلسفه سیاسی است، اما نوعی تحلیل تاریخی در مقدمات همه آن‌ها به چشم می‌خورد. برخی دیگر از آثارش عبارت است از:

اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران، سمت ۱۳۷۸ / اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، سمت ۱۳۷۹ / سیاست و فضیلت، بقیه ۱۳۸۶ / آزادی وجود...، اختیان ۱۳۸۱ و ...